

## خاورمیانه در نظام بین الملل تک قطبی

Brithe Hansen, *Unipolarity and the Middle East*, Richmond: Curzon, 2000.

امیر محمد حاجی یوسفی

استاد یار علوم سیاسی و روابط بین الملل

دانشگاه شهید بهشتی

کتاب نظام تک قطبی و خاورمیانه با یک مقدمه و نتیجه گیری و سیزده فصل و یک بخش مربوط به چشم انداز امنیت در خاورمیانه، به وسیله بریت هنسن استاد انستیتوی علوم سیاسی دانشگاه کینهاگ در کشور دانمارک به جمع کتب روابط بین الملل خاورمیانه افزوده شده است. همان طور که در مقدمه آمده نویسنده در این کتاب به دنبال دو هدف اصلی است. اول اینکه تفحصی تئوریک در رشته روابط بین الملل داشته و از دید خود تلاش می کند تا یکی از خلاءهای موجود در نظریه های روابط بین الملل را پر کند. به زعم نویسنده پس از فروپاشی اتحاد شوروی شاهد یک نظام بین المللی تک قطبی با

حضور تنها ابرقدرت زمان یعنی ایالات متحده آمریکا هستیم که نیاز به تبیین تئوریک دارد. نویسنده با استفاده از نظریه نو واقع گرایی یا واقع گرایی ساختاری کنت والتز که چارچوب تحلیل کتاب را تشکیل می دهد به دنبال تکمیل آن در جهت فهم نظام تک قطبی است. نویسنده معتقد است نظریه والتز برای نظام تک قطبی ارائه طریق نکرده است. از این رو کتاب در بخشهایی به ارائه یک مدل با استفاده از نظریه والتز برای نظام تک قطبی و تأثیر آن بر رفتار دولتها پرداخته است.

دوم آنکه نویسنده می خواهد مدل تئوریک ارائه شده در کتاب را در منطقه خاورمیانه به کار بندد. از دید نویسنده منطقه خاورمیانه از مراکش تا شبه جزیره عربستان و ایران، یک خرده نظام در نظام بین الملل است که پوششهای نظام بین الملل بر آن تأثیر دارد (صص ۹-۱۰). به همین منظور وی به بررسی مهمترین تحولات منطقه پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۸ تا سال ۱۹۹۸ میلادی می پردازد.

به نظر نگارنده مهمترین نقطه قوت

کتاب تلاش برای ارایه یک مدل تئوریک برای تبیین نظام تک قطبی است. به همین منظور، فصلهای دوم تا پنجم به این امر اختصاص یافته است. نظریه نو واقعگرایی که چارچوب اصلی کتاب را تشکیل می دهد نظریه ای ساختاری در روابط بین الملل است که کنت والتز طی کتاب خود نظریه سیاست بین الملل (۱۹۷۹) به ارایه آن پرداخت. انتقادهای وارده به نظریه واقع گرایی در روابط بین الملل بویژه در دهه ۱۹۷۰ میلادی از سوی اندیشمندان این رشته به خصوص مکتب فکری لیبرالیسم یا کثرت گرایی در روابط بین الملل که بعداً به اصحاب وابستگی متقابل معروف گشتند، موجب شد تا کنت والتز به تجدید نظر در واقع گرایی بپردازد و به زعم خود نظریه ای علمی تر و همچنین صرفه جویانه تر ارایه کند. والتز به دنبال آن است که رفتار دولتها در صحنه بین المللی را با استفاده از ویژگیهای نظام بین الملل توضیح دهد. از دید او ماهیت نظام بین الملل شکل دهنده رفتار دولتها به صورت منازعه و یا همکاری است. سه بخش یا ویژگی نظام بین الملل از دید والتز عبارتند از: ۱. وجود آنارشی بدین معنا که هیچ گونه

اقتدار و حکومت جهانی بالاتر از حکومت های ملی وجود ندارد؛ ۲. واحدها یا دولتها دارای کار ویژه های یکسانی در نظام بین الملل می باشند. بدین صورت که همه برای حفظ موقعیت خویش می کوشند و در پی بیشینه سازی قدرت خویش هستند؛ ۳. ساختار یا نحوه توزیع تواناییهای میان قدرتهای بزرگ در نظام بین الملل که می تواند دوقطبی یا چند قطبی باشد. از دید والتز از میان سه جزء نظام، شباهت کارکردی واحدها یعنی دولتهایی که به دنبال کسب قدرت و امنیت هستند، تغییرناپذیر است. دولتها بر پایه منطق واگرایی به دنبال بیشینه سازی قدرت خویش می باشند. دومین جزء نظام یعنی آنارشی نیز حداقل در حال حاضر به نظر نمی رسد که به زودی تغییر کند. به عبارت دیگر شکل گیری یک حکومت جهانی امری نزدیک نمی باشد. پس این دو جزء نظام بین الملل تغییر نمی کنند. تنها جزئی که در آن تغییر روی می دهد تعداد قدرتها و نحوه توزیع تواناییها میان آنهاست. بدین معنی که، مهمترین منبع تغییر در نظام بین الملل از

گذشته تا حال (و آینده) دگرگونی در تعداد ابرقدرتها و نحوه توزیع تواناییها میان قدرتها می باشد. به عبارت دیگر ما دارای نظام بین الملل چند قطبی قبل از جنگ دوم جهانی و نظام بین الملل دو قطبی پس از جنگ دوم جهانی بوده ایم.

والتز به سه دلیل معتقد بود که نظام دو قطبی پس از جنگ دوم جهانی هر چند از ثبات بیشتری در مقایسه با نظام چند قطبی برخوردار است، اما دیری نخواهد پایید. اول اینکه در درازمدت منافع همپوش و متقابل دو ابرقدرت را نمی توان سازگار کرد. دوم اینکه به سبب نقش محدود کننده ای که سلاحهای هسته ای ایفا می کنند، نظام دو قطبی به شکلی صلح آمیز پایان خواهد یافت و بالاخره سوم اینکه نظام بین الملل پس از پایان نظام دو قطبی (پس از جنگ سرد) ضرورتاً صلح آمیز نخواهد بود، زیرا از دید والتز مشکل جنگ سرد وجود اتحاد شوروی نبود، بلکه مشکل عبارت از تنش میان دو ابرقدرت بود که می توانست بعداً هم ادامه داشته باشد (ص ۸).

با تحقق بیش بینی والتز و فروپاشی نظام دو قطبی، انتظار بر این بود که تحولات

عدیده ای در روابط بین الملل به وجود آید، زیرا برپایه نظریه نو واقع گرایی، تحول ساختاری در نظام بین الملل دارای پیامدهایی برای روابط بین الملل به شکل الگوهای جدید منازعه و همکاری خواهد بود. نویسنده کتاب با بررسی تئوریک این پیامدها منطقه خاورمیانه را به عنوان مورد مطالعه خود برگزیده است. پرسش اصلی وی این است که «تحول در نظام بین الملل از دو قطبی به تک قطبی چه تأثیری بر سیاست خاورمیانه گذاشته است» (ص ۳). فرضیه نویسنده عبارت است از اینکه تغییر نظام بین الملل یا تغییر سیستمی، به شکلی عمیق بر سیاست خاورمیانه تأثیرگذار بوده است، زیرا تغییر نظام بین الملل در کل موجب شرایط جدید خودیاری (Self-help) و شکلهای جدید همکاری غیر متقارن یا همکاری میان کشورها با ابرقدرتها می گردد. بنابراین، ما شاهد دگرگونی در خاورمیانه هستیم. بدین شکل که موضوعات سیاسی که به ترتیبات نظام دو قطبی پیوند خورده بود، آزاد شده و در زمینه ای دیگر قرار گرفته است که از الگوهای متفاوت همکاری و منازعه حمایت به عمل می آورد (ص ۳۰). نویسنده با

استفاده از نظریه نو واقع گرایی به بررسی این تفاوتها در الگوهای همکاری و منازعه می پردازد و علت اصلی این تفاوتها را تحول سیستمی می داند.

فصل دوم کتاب با عنوان تحلیل نو واقع گرایانه به شرح نظریه نو واقع گرایی می پردازد. از دید والتز نظام بین الملل از دو جزء واحدها یا دولتها و ساختار تشکیل شده است. همان طور که قبلاً گفته شد ساختار خود از سه جزء آنارشی، شباهت کارکردی واحدها و تعداد ابرقدرتها تشکیل شده است. با تغییر در ساختار که صرفاً از طریق تغییر در تعداد ابرقدرتها و چگونگی توزیع تواناییها به وجود می آید، واحدها خود را درون شرایط جدید خودیاری می یابند و مجبور می شوند که خود را با آن شرایط تطبیق دهند. مهمترین وسیله تطبیق با شرایط جدید خودیاری، همان موازنه قواست. به عبارت دیگر، با تغییر در ساختار نظام بین الملل، موازنه های قوای جدید ظهور می کنند؛ واحدهایی که خود را با دگرگونی ساختار نظام بین الملل تطبیق ندهند متضرر خواهند شد و در نهایت چاره ای جزء تطبیق با شرایط جدید ندارند.

پس بدین ترتیب با تغییر در ساختار ما شاهد نتایج و پیامدهای مختلف خواهیم بود.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی شاهد شکل گیری یک ساختار بین المللی تک قطبی هستیم. اگر نظریه والتز صحیح باشد این تغییر سیستمی باید تغییراتی در رفتار دولتها ایجاد کند. نکته اصلی بحث نویسنده همین جاست. از دید وی، تغییر سیستمی موجب تغییر در همکاریهای متقارن یعنی میان دولتهای یک خرده سیستم مانند خاورمیانه و غیرمتقارن مانند همکاری میان دولتهای یک خرده سیستم از یک سو و ابرقدرتها از سوی دیگر و در نتیجه ایجاد برخی اتفاقیهای نامتقارن جدید<sup>۱</sup> و برهم خوردن برخی اتفاقیهای نامتقارن<sup>۲</sup> دیگر می گردد. این به نوبه خود منجر به یک الگوی جدید همکاری و منازعه میان واحدها در درون خرده سیستم، مانند خاورمیانه می گردد.

قطبی بودن ساختار نظام بین الملل از طریق ماهیت بازی میان ابرقدرتها، انتخابهای دیگر دولتها برای کسب حمایت از خارج و خطوط منازعه و ایجاد اتحاد، بر شرایط خودیاری دیگر دولتها تأثیر می گذارد. قطبی بودن همچنین بر روابط متقارن میان

ندارد و قطب برتر از موقعیتی ممتازتر برای تعقیب منافع خود و تعیین دستور کار بین المللی برخوردار است.

تغییر ساختاری همچنین اتفاقیهای درون سیستمی یا متقارن را نیز دگرگون می سازد. در اتفاقیهای درون سیستمی یعنی روابط میان واحدهای تشکیل دهنده خرده سیستم خاورمیانه در زمان ساختار دوقطبی از یک سو کشورهای عربی در مقابل اسرائیل صف بندی کرده بودند، اگرچه بعد از قرارداد صلح کمپ دیوید مصر از این صف بندی خارج شد، ولی از سوی دیگر در میان خود دارای اختلاف بودند. بدین شکل که برخی چون الجزایر، عراق، لیبی، یمن جنوبی و سوریه جزو کشورهای رادیکال و بقیه کشورهای معتدل بودند. ساختار دوقطبی الگویی از منازعه و همکاری را که خاص این ساختار بود در خاورمیانه ایجاد کرده بود. این الگوی منازعه و همکاری به تفصیل در فصل سوم کتاب شرح داده شده است، ولی در اینجا برای جلوگیری از اطاله، کلام بدان نمی پردازیم.

فصل چهارم به آرایه یک مدل برای ساختار تک قطبی و پیامدهای آن می پردازد.

واحدها نیز تأثیر می گذارد. برای نمونه در نظام دوقطبی بازی میان دو ابرقدرت بازی با حاصل جمع صفر بود و واحدها یا دولتها مثلاً در خاورمیانه، دارای دو انتخاب از لحاظ کسب حمایت و تضمین امنیتی از خارج (شوروی یا آمریکا) بودند، اما با فروپاشی شوروی این دو ویژگی دگرگون شد. در نظام دوقطبی، خاورمیانه اولاً به کشورهای طرفدار آمریکا و طرفدار شوروی تقسیم شده بود، ثانیاً درون خرده سیستم خاورمیانه، دولتها به رادیکال و معتدل تقسیم شده بودند، و ثالثاً بسیاری از موضوعات منطقه ای به شکلی با رقابت دو ابرقدرت پیوند خورده بود، مانند منازعه اعراب و اسرائیل، جنگ داخلی لبنان، وضعیت یمن شمالی و جنوبی و وضعیت صحرای غربی. بدین ترتیب واحدها (کشورها) می توانستند اتحاد خود با ابرقدرتها را تغییر دهند. برای نمونه عراق و مصر چنین کاری انجام دادند. افزون بر این در نظام دوقطبی کشورهای خاورمیانه دارای دو انتخاب بودند، اما با تغییر نظام دوقطبی به تک قطبی این پویاها نیز دگرگون شد. در نظام تک قطبی دیگر دو انتخاب وجود

منظور از مدل عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم تئوریک درون یک نظریه کلی که موضوع یا مسئله‌ای خاص را در بر می‌گیرد. در اینجا نظریه کلی همان نظریه نو واقع‌گرایی است. از دید نویسنده در یک سیستم تک قطبی چهار ویژگی عمده وجود خواهد داشت. سه ویژگی اول در ارتباط با شرایط خودیاری واحدها (دولتهای غیر ابرقدرت) می‌باشد، درحالی که ویژگی چهارم مربوط به تک قطب است. این ویژگیها عبارتند از:

الف. کشورها تمایل دارند که در زمانی که مشکل امنیتی دارند خود را به قدرت برتر (تک قطب) نزدیک کنند. در یک منازعه بین المللی، یک دولت منطقه‌ای به سختی می‌تواند به مخالفت با کشوری بپردازد که با تک قطب متحد شده است. در این صورت تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که باتک قطب متحد نشود یا آن را به نحوی از خود دور نگاه دارد. تنها کشور فراهم‌آورنده امنیت برای کشورها همان تک قطب است و از این رو کشورها عموماً سعی می‌کنند در زمانی که امنیتشان در خطر است با آن متحد شوند.

ب. کشورهای منطقه‌ای در یک نظام تک قطبی تنها دارای یک انتخاب هستند بدین معنا که در صورت نیاز به تضمین امنیت خویش از سوی ابرقدرتها ناچارند روبه تک قطب آورند. تک قطب قادر است که امنیت یک کشور منطقه‌ای را تا حد زیادی افزایش دهد. معمولاً رقبای جدی کشور در یک منطقه در همان منطقه حضور دارند. دولتهای منطقه‌ای همچنین در ارتباط با تک قطب از قدرت مانور کمتری برخوردار هستند، زیرا دیگر ابرقدرت رقیب دیگری وجود ندارد که خوف پیوستن به آن وجود داشته باشد.

ج. کشورها در یک نظام تک قطبی باید سخت‌کوش باشند. به دلیل وابستگی به قدرت مطلق تک قطب، دولتهای دیگر باید تلاش زیادی کنند تا موقعیت خویش را حفظ کنند. به علت پایان ساختار دو قطبی، دیگر ابرقدرتها نیازی به اتحاد دولتهای کوچک منطقه‌ای در مقابله با تک قطب دیگر ندارند. اگر تک قطب نیازی نداشته باشد که خود را درگیر مسایل منطقه‌ای کند، دولتهای منطقه خود باید برای حفظ موقعیت خویش تلاش کنند. این از طریق ایجاد اتحادهای

منطقه‌ای یا انواع دیگر همکاری ممکن می‌شود.

د. تک قطب به شکل قویتر در تعیین دستور کار بین المللی دخالت دارد. طبیعی است که تک قطب در زمینه منافع خویش بر دستور کار بین المللی تأثیر می‌گذارد. تک قطب همچنین در تعیین اهداف و منافع خویش از آزادی عمل بیشتری در مقایسه با ساختار دو یا چند قطبی برخوردار است.

نویسنده در فصلهای پنجم الی سیزدهم به ترتیب نظم جهانی آمریکایی، اتحادیمن، حمله عراق به کویت، شکلگیری ائتلاف بین المللی ضد عراق، عملیات طوفان صحرا، آتش بس در صحرای غربی، موافقتنامه غزه- اریحا و فرآیند صلح اعراب و اسراییل را مورد بررسی قرار داده و پوششهای جدید منطقه‌ای در خاورمیانه را مرتبط با دگرگونی از نظام دو به یک قطبی قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر، از دید نویسنده تغییر ساختار نظام بین الملل از دو به یک قطبی به خوبی می‌تواند توضیح دهنده این پوششهای جدید باشد. فصل چهاردهم به پوششهای منطقه‌ای مربوط

به کشورهای ترکیه، ایران، لیبی و الجزایر می‌پردازد. فصل پانزدهم حاوی جمع بندی مطالب کتاب است و در نهایت نویسنده در فصل شانزدهم چالشهای امنیتی در خاورمیانه فعلی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

همان طور که قبلاً نیز ذکر شد، نقطه قوت کتاب بحث تئوریک آن و تکمیل نظریه نواقح گرایی والتز است که توجهی به نظام بین المللی تک قطبی ندارد. نویسنده سعی کرده با ایجاد مدل تک قطبی، تأثیر اینگونه ساختار بر رفتار دولتهای منطقه‌ای را مورد بررسی قرار دهد و در فصلهای مختلف در ارتباط با خاورمیانه این کار را انجام داده است. نقطه ضعف کتاب در رویکرد تقلیل گرایانه و جبر گرایانه آن است که البته این ضعف به نظریه مورد استفاده در مدل یعنی نظریه والتز بر می‌گردد. نظریه والتز از دو اشکال اساسی رنج می‌برد. اولاً تقلیل گراست، بدین معنا که کلیه رفتارهای واحدها (دولتها) و پوششهای منطقه‌ای را با ماهیت ساختار نظام بین الملل دو قطبی یا چند قطبی بودن آن مرتبط می‌داند. ثانیاً نظریه والتز جبر گراست، بدین معنا که این

## پرونده عربستان سعودی؛ مردم، قدرت، سیاست

Jerichow, Anders, *The Saudi File: People, Power, Politics*, Surry: Curzon Press, 1998, 340 pages.

بیژن اسدی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

عربستان سعودی از نظر اندازه سرزمین، بزرگترین کشور منطقه خلیج فارس است و در سطح جهانی نیز بزرگترین کشور دارای ذخایر ثابت شده نفت می باشد. همچنین این کشور بزرگترین تولیدکننده نفت اوپک است (حدود یک سوم و حداقل یک چهارم کل تولید اوپک). تولید نفت این کشور در سطح جهانی همواره بین رتبه اول تا سوم بوده و در حال حاضر در مرتبه اول است. ضمناً عربستان سعودی بزرگترین تأمین کننده نفت وارداتی خارجی آمریکا به میزان حدود ۵۰ درصد نیازهای روزانه اش می باشد. چنانکه در پایان سال ۱۹۹۹ و شروع سال ۲۰۰۰، روزانه بین ۱,۲۰۰ تا ۱,۳۴۰ میلیون بشکه نفت به آمریکا

نظریه معتقد است ساختار نظام بین الملل تعیین کننده رفتار دولتهاست. بدین ترتیب، هرچند تلاش تئوریک والتز تلاشی بسیار دقیق و صرفه جویانه بوده و در واقع به دنبال ارائه نظریه ای علمی در روابط بین الملل است، اما از این ایرادات اساسی رنج می برد. نویسنده کتاب نیز با توجه به اینکه مدل خود را بر این نظریه مبتنی کرده است، در تحلیل خود از وضعیت خاورمیانه از این ضعف مستثنی نیست. در هر حال تلاش نویسنده در این زمینه قابل تقدیر است و نگارنده، دانشجویان علم سیاست و روابط بین الملل را به مطالعه این کتاب توصیه می کند.